

# مصاف انسان شناسی و حیانی با انسان شناسی حیوانی

بررسی مبانی انسان شناختی اگزستانسیالیسم

بر اساس دیدگاه علامه مصباح یزدی <sup>فدائرس</sup> محمود نمازی

### مبانی انسان‌شناسی اگزستانسالیستی

انسان‌شناسی اگزستانسالیستی یک انسان‌شناسی امانیستی بلکه اوج تفکر اومانسیتی است که در قرن بیستم شکل گرفت و تمام توجه خود را روی انسان و مسائل مربوط به وی متمرکز ساخت. (شکرکن و دیگران، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۱۶) از نظر آنها مهمترین پرسش‌های پیش روی بشر، پرسش از چیستی انسان و زندگی انسان در جهان و ارتباط او با دیگران است. در این دیدگاه همه چیز حول انسان شکل می‌گیرد و انسان محور همه تحولات متنوع و گوناگون است. (هالینگ دیل، ۱۳۸۷، ص ۲۱۷-۲۱۶) اگزستانسالیستها بر این باورند که انسان یک موجود معین، مشخص و با ماهیت و فطرت شناخته شده و قابل پیش بینی‌ای نیست. از نظر آنها انسان موجودی آزاد است که آزادی در ذات او نهفته است و با آزادی کامل و از راه آزادی کامل خود را می‌آفریند و تعالی می‌بخشد. آزادی کنه وجود انسان است که همه چیز حول آن رقم می‌خورد و بدون آزادی انسان انسان نیست. انسان یک قوه محض و یک واقعیت ناتمام است که می‌تواند هستی خود را به هر نحو که می‌خواهد شکل دهد و بسازد. اگزستانسالیسم هر انسانی را یک نوع منحصر به فرد که هیچ جهت مشترکی با افراد دیگر ندارد می‌داند. اگزستانسالیسم اراده، خواست و آزادی انسان را مورد ستایش قرار داده و ارزش حقیقی انسان را در استفاده هر چه بیشتر و غیرمحدودتر از آزادی می‌داند. (کاپلستون، ۱۳۸۴، ص ۱۹۳-۱۹۲) روش اگزستانسالیستها در کشف چیستی انسان صرفاً تکیه بر درون‌بینی، تجربه‌های فردی و روش‌های پدیدارشناسانه، کاملاً عاطفی و احساسی است. اگزستانسالیستها با قطع پیوند انسان با مبدا و غایت هستی، انسان را موجودی وانهاده معرفی می‌کنند که دچار یأس، ناامیدی و اضطراب است. ضعف اگزستانسالیستها در مبانی معرفتی، وجودی و روش‌شناسی سبب شده که آنها از تبیین چیستی انسان و پدیده‌های انسانی ناتوان باشند. اگر چه اگزستانسالیستها خواسته‌اند که برای جایگاه انسانی اصالت و پایگاهی قرار دهند، ولی بدون در نظر گرفتن هیچ کدام از مبانی فکری، عملاً از این کار خطیر، بازمانده‌اند، چراکه آنها بدون در نظر گرفتن هیچ‌گونه مبدأ و غایت برای انسان، توانستند جایگاه واقعی انسان را در جهان هستی به درستی تبیین نمایند، و به جای ارج

نهادن به مقام انسانی، خواستها و علایق فردی انسانها را مورد ستایش قرار دادند و عده زیادی نیز، از این تئوری در راستای منافع خویش سوء استفاده نمودند. (رجبی، ۱۳۹۴، ص ۵۲). همانطور اگزستانسالیستها با تکیه بر تجربه‌های ذهنی و فردی و روش‌های پدیدارشناسانه و به دور از هرگونه برهان و دلیل عقلی، به جرایمی کاملاً احساسی و عاطفی تبدیل شده‌اند، که واقعیت و حقیقت انسانی را نیز جز در سایه حقیقت محسوس و تجربی، قابل تفسیر و توصیف نمی‌دانند. (دژاکام، ۱۳۹۰، ص ۵۵۱-۵۵۰)

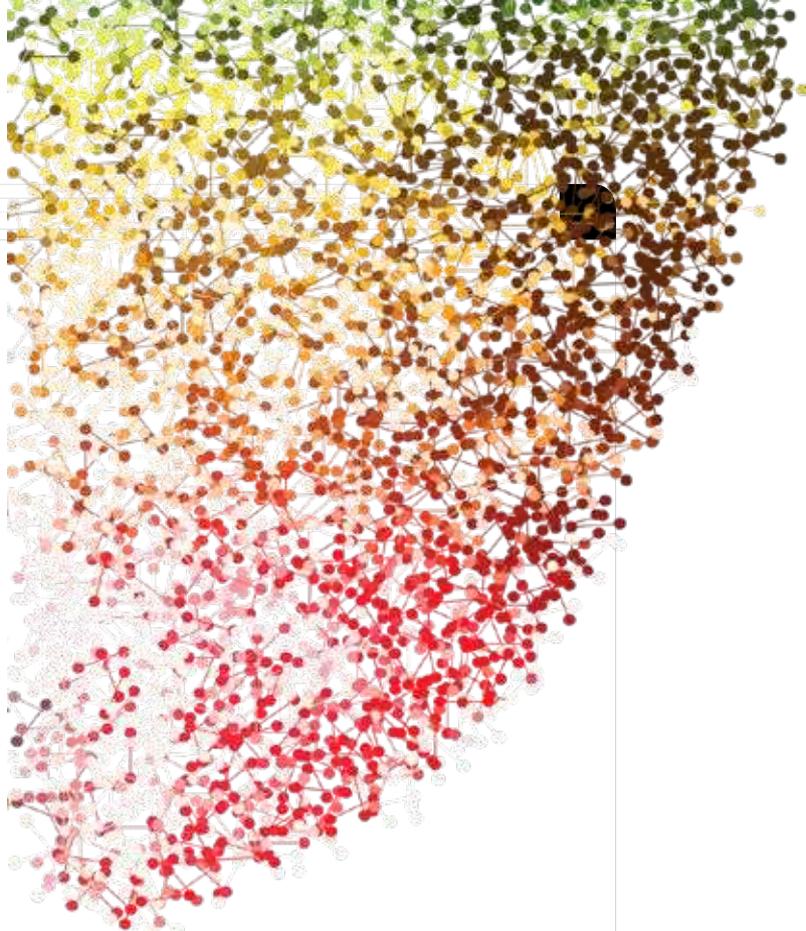
اگزستانسالیستها در تبیین چیستی انسان از نوعی خودآگاهی و اراده سخن می‌گویند که تحلیل این خودآگاهی تناقض‌های زیادی را در این زمینه آشکار می‌کند. از یک سو آنها کارآمدی عقل را در شناخت، انکار نموده‌اند و معلوم نیست خودآگاهی مورد نظر آنها چگونه و با چه ابزاری شکل می‌گیرد (اخوان، ۱۳۹۰، ص ۱۴۲-۱۴۱) و از سوی دیگر وقتی ماهیت ویژه و مشخصی برای انسان در نظر نمی‌گیرند، انسان به چه چیزی باید آگاهی پیدا کند و اساساً وقتی قرار است انسان خودش را بیافریند، این خودآگاهی اصلاً چه فایده‌ای خواهد داشت. از دیگر نقدهای وارد بر مبانی انسان‌شناسی اگزستانس، این است که آنها بدون در نظر گرفتن مبدأ و غایت زندگی و حیات انسان، او را وجود وانهاده‌ای معرفی می‌کنند که محکوم به یأس و ناامیدی و حرمان و پریشانی است، و این یأس و ناامیدی حاصل بلا تکلیفی انسان از شناخت ارزشها و نداشتن ملاک شاخص و معینی در سنجش صحت و سقم دریافت‌ها و ادارک‌های خویش است. و هیچ کمک و یآوری در رسیدن به حقیقت و کشف آن ندارد. (صانع‌پور، ۱۳۸۹، ص ۱۹۲).

تاکید اگزستانسالیستها بر آزادی و اختیار انسان در حقیقت تحمیل نوعی اختیار و آزادی کور و بی‌هدف به مخاطبان خویش است (کیا، ۱۳۷۹، ص ۴۲). این در حالی است که شاید برخی افراد با آزادی و اراده خویش بخواهند، خود را در مدار یک جریان دینداری خاص قرار دهند و در تمام شئون زندگی از آن تبعیت نمایند. در اینجا مشخص می‌شود فقدان یک هویت شاخص و منسجم درمبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی، باعث شده که اگزستانسالیستها در تبیین جایگاه انسان، مبانی



دیدگاه‌های اگزستانسالیسم درباره انسان، آزادی و اختیار بشر بخشی مهم و تاثیرگذار از فلسفه غرب در نظریات علوم انسانی معاصر به‌ویژه مکاتب انسان‌گرایی و رویکرد پدیدارشناسی را پشتیبانی می‌کند. فیلسوفان اگزستانس، در هر دو طیف خداباور و الحادی، با تکیه بر روش درون‌نگری و پدیدارشناسی، انسان را موجودی به خود وانهاده می‌دانند که همه چیز حول محور او شکل می‌گیرد و بر این باورند که ماهیت انسان در آزادی کامل دائماً و و بطور مستمر در حال شکل‌گیری است.





که آزادی برای انسان کمال است ولی باید این واقعیت را نیز در نظر گرفت که کمال نهایی نیست، بلکه کمال وسیله‌ای است. و بین این دو تفاوت بسیار است. به عبارت دیگر هدف انسان این نیست که آزاد باشد ولی انسان برای رسیدن به کمالات خود، و اساساً شرط رسیدن به کمالات، نیازمند آزادی و اختیار است. انسان در میان همه موجودات تنها موجودی است که چنین ویژگی دارد که خود باید راه خود را انتخاب کند. به تعبیری دقیق‌تر خودش باید خودش را انتخاب کند. پس درست است که انسان آزاد و مختار است. اما نکته دقیق و ظریف این است که آزادی بخودی خود سبب رسیدن به کمال نیست. آزادی به سبب اینکه انسان را قادر می‌سازد کمال خود را خود انتخاب کند سبب رسیدن به کمال می‌شود. ارزش حقیقی انسان به داشتن آزادی نیست، به انتخابی است که از خلال آزادی به آن نائل می‌شود. مطمئناً «آزادی» همانگونه که ممکن است انسان را به عالیترین کمالات و مقامات برساند، ممکن است انسان را به اسفل السافلین تنزل دهد. در کل به رغم اینکه فلاسفه اگزیستانسیالیسم رسالت اصلی فلسفه خود را بحث و تحقیق درباره هستی و چستی انسان می‌دانستند، اما هیچ تعریف و توصیفی از انسان و ابعاد وجودی او بدست نمی‌دهند. تنها توصیف‌شان از ماهیت انسان این است که بگویند «انسان قابل تعریف نیست» و انسان مورد نظر آنها بدون هیچ مبنای معرفتی، وجودی، ارزشی و روشی و با قطع پیوند او با یک مبدأ و غایت مشخص، تنها به خودش و تجربیات ذهنی خودش واگذار می‌شود. و این تنها کاریست که فلاسفه اگزیستانسیالیسم برای انسان انجام داده‌اند. که به اعتراف خود آنها این تعریف و توصیف از جایگاه انسانی، پیامدی جز یأس، ناامیدی و اضطراب برای انسان نخواهد داشت.

#### مبانی انسان‌شناسی علامه مصباح

انسان‌شناسی علامه مصباح یک انسان‌شناسی الهی با محوریت پروردگار عالم به عنوان خالق و آفریننده هستی است. در این دیدگاه همه چیز حول محور خدا شکل می‌گیرد. سرچشمه همه افعال حقیقی عالم و محور همه تحولات عالم خدا است. انسان با فطرت، خلقت و سرشتی معین و مشترک پا به عرصه وجود می‌گذارد. به رغم وجود آزادیهای زیاد اما سرشت مشترک فراحوانی وی در ابعاد دانشها، گرایشها و توانشها سبب می‌شود دست به هر اقدامی نزنند و هر کاری که مورد توجهش قرار گرفت مرتکب نشود. در حقیقت آگاهیها، گرایشها و توانشهای فراحوانی انسان از وی موجودی فراحوانی می‌سازد و او را در مرتبه و درجه‌ای فراتر از حیوان قرار می‌دهد. زیرا وی در اعمال اختیار و آزادیهای انسانی خود تامل می‌کند، اولویت سنجی می‌کند و کاری که منافی با کمال و گرایشهای فراحوانی اوست، به رغم وجود توانش لازم، انجام نمی‌دهد. در این

انسان‌شناسی و مهم‌ترین پدیده‌های انسانی ناتوان باشند. به گونه‌ای که بحران‌های فراوانی در انسان‌شناسی معاصر رخ داده که همگی محصول تفکر اومانیستی و اگزیستانسیالیستی است. به طور کلی می‌توان گفت بحران در انسان‌شناسی معاصر نه تنها حاصل ناسازگاری تئوری‌ها با یکدیگر، فقدان انسجام درونی، فقدان ملاک و معیار کارآمد که ناشی از نادیده گرفتن گذشته و آینده انسان و ناتوانی از تبیین مهم‌ترین پدیده‌های انسانی، است. (رجبی، ۱۳۹۴، ص ۳۳) و این ناتوانی از تبیین چستی و چگونگی حقیقی انسان حتی در فلاسفه اگزیستانسیالیسم خداباور هم دیده می‌شود.

باختصار و یک جمع بندی کلی، اگزیستانسیالیسم اغلب به جای سخن گفتن از نفس و روح مجرد، سخن از ذهن به میان می‌آورد و این به روشنی گویای آن است که این تفکر نه باوری به وجود روح و نفس دارد و نه اعتقادی به تجرد آن و نه باوری به هویت بخشی حقیقی آن. در این تفکر اختیار ارزش ذاتی دارد، نه ابزاری و تبعی و مسئولیت و تکلیف مطلقاً شخصی است و در حوزه فردی شرح می‌شود و این بدین معنا و مفهوم است که هر کسی نسبت به اختیار و اعمال اختیاری خود فقط در برابر وجدان خود مسئول است. انسان یک موجود وانهاده‌ای است که همه بار مسئولیت‌ها، سختیها و رنجهای خود را خود، به تنهایی، باید بکشد، نه باوری دارد که مسئولیتها را با او به انجام رساند و نه دآوری که ارزش فعالیتها را ارج نهد و پاداش دهد.

اگزیستانسیالیستها بین هدف و وسیله خلط کرده و پنداشته‌اند آزادی کُنه وجود انسان و مقوم ذاتی و کمال حقیقی اوست. به همین سبب برای آزادی اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده‌اند. این بدین سبب است که به رغم وجود این حقیقت



علامه محمدتقی مصباح یزدی به  
عنوان فیلسوف، فقیه و اسلام  
شناس معاصر که نقش مهمی  
در شکوفایی رویکرد تطبیقی در  
فلسفه اسلامی و امتدادبخشی  
به آن در فرایند اسلامی سازی  
علوم انسانی داشته است،  
خداوند را محور و مرکز هستی و  
ارزش‌ها می‌داند.

زیاد با یکدیگر بصورت یکسان از آن بهره‌مندند. در آیات و روایات مضامینی وجود دارد که با صراحت و یا بطور ضمنی بر وجود شناختها، گرایشات و توانشهای مشترک انسانی تاکید می‌ورزد. از شواهد وجود سرشت مشترک انسانی آن است که انسانها با وجود نژادها و فرهنگهای مختلفی که دارند، از آگاهی‌های نظری و عملی فراحیوانی یکسانی مانند استحاله اجتماع نقیضین و حسن عدالت ورزی و از تمایلات فراحیوانی همگونی مانند حقیقت‌جویی، فضیلت‌خواهی و کمال طلبی بهره‌منداند. (رجبی، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۹ - ۱۱۷).

مختاربودن انسان ویژگی دیگر آدمیان است. همه آدمیان به روشنی میان اعمالی چون ضربان قلب و هضم غذا که انجام و فرجام آنها در اختیار انسان نیست و اعمالی چون سخن گفتن و قدم زدن که انجام و فرجام آن با اراده و اختیار انسان صورت می‌پذیرد، تمایز می‌نهند. این مسئله موید وجود اختیار و اینکه انسان موجودی مختار است، می‌باشد. مقصود از اختیار توانایی انتخاب یک گزینه از گزینه‌ها، هر چند سخت، پس از مقایسه و سنجش میان آنها است. البته تاثیر عواملی چون جامعه، محیط و وراثت بر اعمال اختیاری انسان انکارناشدنی است؛ اما عوامل یاد شده هر چند انتخاب را برانسان دشوار می‌کنند اما هیچیک اختیار و آزادی انتخاب را سلب نمی‌کنند و این اراده و اختیار انسان است که در آخر

دیدگاه فارغ از وجود اختیار و آزادی به دلیل وجود سرشت مشترک، آزادی در چهارچوب خود معنا و مفهوم پیدا می‌کند و سبب رشد و ترقی انسان می‌شود.

برای تبیین و تشریح موضع فلسفی اسلامی علامه مصباح در باره انسان لازم است میان ایشان را مورد توجه و امعان نظر قرار دهیم. ۱. تک ساحتی نبودن انسان و ترکیب انسان از روح و بدن اولین اصل اساسی در دیدگاه علامه مصباح است. از نظر ایشان انسان موجودی مرکب از روح و بدن است. این حقیقت با علم حضوری یافت می‌شود، عاری از خطا است و نشان دهنده این واقعیت است که موجودی یگانه و ماورائی و حقیقتی انکارناپذیر بر همه مراحل زندگی انسان حاکم است که با وجود تغییرات گسترده در جسم آدمی، همواره ثابت می‌ماند. این حقیقت همان روح انسان است. (م. ت. مصباح ۱۳۷۰، آموزش عقاید، درس ۴۲؛ همو، ۱۳۷۰، آموزش فلسفه، ج ۱، ص. ۱۲۲ - ۱۲۳).

۲. روح انسان بر خلاف بدن مادی، فرامادی و مجرد است و بخش اصیل وجود انسان و گنه حقیقت او را تشکیل می‌دهد. زیرا روح امری بسیط و تقسیم‌ناپذیر است. نمی‌توان «من» را به دو پاره «نیم‌من» تقسیم نمود یا فعالیت روحی مثلا «ادراک سیب» را به دو نیم؛ «نیمه‌ادراک سیب» و «نیمه‌چپ‌ادراک سیب» تقسیم نمود. (م. ت. مصباح، ۱۳۷۰، آموزش فلسفه، ج. ۲، ص. ۱۶۸ - ۱۶۹). زیرا فرد ملاحظه می‌کند که با وجود این دو تصویر همچنان تصویر کامل «ادراک سیب» در ذهن موجود است. در قرآن کریم نیز شواهد فراوانی بر تجرد روح وجود دارد. (قرآن: مومنون، ۱۴).

۳. بخش اصیل و حقیقی انسان همان روح اوست و ادله‌ای که وجود روح فرامادی و تجرد آن را اثبات می‌کند، این واقعیت را همزمان نیز می‌نمایاند که احساس، اراده، تفکر و تعقل که از مقومات وجود آدمی است، تضمین‌کننده انسانیت اوست و خواستگاهی جز روح ندارد. (ا. ح. شریفی، ۱۳۸۴، ص ۳۳۲). و بدن مادی در این عرصه ابزاری بیش نیست. قرآن نیز در موارد متعددی پرده از این واقعیت بر می‌دارد. (قرآن: نساء ۳۷، نحل ۲۸، ۳۲، ۷۰، سجده ۱۱، زمر ۴۲ و محمد ۲۷).

۴ و ۵. سرشت مشترک انسانی و فطرت الهی دو مولفه اساسی دیگر از دیدگاه علامه مصباح طاب ثراه است که همه انسانها با وجود تفاوت‌های



سبب گزینش یک راه از میان راه‌های گوناگون می‌شود و حتی می‌تواند او را به مقابله با عوامل یادشده وادارد. حکمت‌های عبرت آموز تاریخی مانند داستان یوسف (علیه السلام) که به رغم وجود همه اسباب طبیعی برای ارتکاب گناه، دامن نیالود و آسیه همسر فرعون که در محیط شرک آلود شعار توحید سر داد، فقط دو نمونه از آنهاست که موید این نظر است. (م. ت. مصباح، ۱۳۹۷، ص. ۱۵۰ - ۱۵۳).

۷ تا ۱۸ از مولفه‌های انسان شناختی علامه مصباح هدفمندی، قصد مندی، خود دوستی، کمال جویی و نامتناهی بودن کمال جویی و جستجوگری کمال نهائی انسان است از نظر ایشان انسان در پرتو قصد و نیت خالص خود می‌تواند همه افعال اختیاری خود را حتی آشامیدن و استراحت کردن خود را نردبانی برای ترقی روحی و معنوی و وسیله‌ای برای تقرب به خداوند قرار دهد. (همو، ۱۳۸۸، ص. ۱۶۴ - ۱۶۷ و همو، ۱۳۸۴، خودشناسی برای خودسازی و به سوی خودسازی، ص. ۸۲ - ۸۳). زیرا کمال حقیقی انسان وابسته به افعال اختیاری او و جز با انجام آنها قابل استحصال نیست. (همو، ۱۳۸۴، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، ص. ۳۳۳). از آنجا که دست‌یابی به کمال نهائی انسان؛ قرب خداوند متعال، از مسیر عقل و دانش اندک و نارسای انسانی میسر نیست و نیازمند راهنمایی‌های حجج الهی برگزیده است. از نظر علامه مصباح در این مسیر وجود موانع در راه رسیدن به کمال، همچون وسوسه‌های درونی و بیرونی و غلبه بر آنها از شرایط کمال و رشد حقیقی انسان است. از سوی دیگر، برابردیدگاه علامه مصباح، انسان در برابر خدا، در باره خود و همه موجودات دیگر مسئول است و بر خلاف مکاتبی که از فرهنگ «لابالی‌گری» و «بی‌تفاوتی» را در قالب اصولی چون «فردگرایی» و نسبییت گرائی» تبلیغ می‌کنند، انسان را موظف به کنشها و واکنشهای مناسب و متناسب می‌دانند و بر این باوراند که، براساس مبانی و منابع نقلی معتبر، انسان باید در حد توان خود «امر به معروف» و «نهی از منکر» کند و این مسئولیت را در باره کسانی که پیوند نزدیکی با فرد دارند شدیدتر است. (همو، ۱۳۹۱، طوفان فتنه و کشتی بصیرت، ص. ۲۳۳ - ۲۳۴. همو، ۱۳۹۱، بزرگترین فریضه، ص. ۴۰ - ۴۱). ۱۹. دیگر ویژگی انسان در دیدگاه علامه مصباح کرامت داشتن تکوینی و اکتسابی او است. در میان موجودات محسوسی که در کره خاکی زمین زندگی می‌کنند تنها انسان قدرت تعقل، انتخاب آزادانه و کمال پذیری نامحدود دارد. (قرآن: فصلت، ۳۱). م. ت. مصباح، ۱۳۹۷، ص. ۱۷۵ - ۱۷۷).

باختصار مبانی انسان‌شناسی علامه و در حوزه بحث از وجود، چیستی و حقیقت انسان آن است که انسان موجودی دوساختی است که به بدهت قابل درک است. آگاهی انسان به خودش روشن‌ترین معلومات است، که نیاز به استدلال ندارد. حقیقت انسان همان روح اوست و

بدن ابزاری در اختیار روح است. بنابر این هر چند انسان در این دنیا زندگی می‌کند، ولی برای این دنیا آفریده نشده تا هدف خویش را بهره‌برداری از امکانات مادی قرار دهد، بلکه انسان برای آخرت آفریده شده است. روح انسان، موجودی مجرد، تقسیم‌ناپذیر و به همین سبب امری بسیط است، زمان‌مند مکان‌مند نیست. و به همین سبب می‌تواند صورتهای بزرگ را در خود جای دهد و و استحاله انطباق کبیر در صغیر پیش نیاید. «نفخ روح» بر بدن ضمیمه کردن واحدی بر واحد دیگر نیست بلکه انسان همان نطفه‌ایست که روح می‌شود. پس حقیقت انسان همان واحد حقیقی است که، یگانه مبدأ تمام آثار بدنی و طبیعی و آثار روحی است. انسانها از فطرتی الهی و سرشتی مشترک؛ دانشها، گرایشها و توانشها، بصورت یکسان بهره‌مندند بگونه‌ای که ذات آنها تمایل به توحید و آشنائی با خدا دارد. انسانها مختار آفریده شده‌اند و براحتی می‌توانند بین گزینه‌ها هر چند سخت انتخاب صحیح داشته باشند چنانچه حکمت‌های عبرت آموز تاریخی مانند داستان یوسف (علیه السلام) و آسیه همسر فرعون گواه آن است.

انسان موجودی هدفمند خوددوست، و در پی دستیابی به کمال خود هست و به هیچ سطحی از کمال قانع نیست، کمال نهائی خود را قرب خدا و در پرتو قصد و نیت خالص در صدد بکارگیری همه افعال اختیاری برای رسیدن به خداوند هستند زیرا کمال حقیقی انسان وابسته به افعال اختیاری و تحقق افعال اختیاری در گرو برخورداری از توانایی‌ها، بینشها و گرایشهاست. و چون دستیابی به کمال نهائی تنها از مسیر عقل و حس میسر نیست وحی و معرفتهای نقلی معتبر را مکمل رسیدن به کمال می‌داند. از دید علامه مصباح کلید سعادت غلبه بر موانع محیطی، وراثتی، جنسیتی و وسوسه‌های درونی و بیرونی است که بدون آن رسیدن به کمال میسر نیست. در این امر سرشت مشترک، استعدادها، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های متفاوت افراد دخیل‌اند. از نظر علامه مصباح بر خلاف مکاتب لابیالیگری و بی تفاوتی که برآمده از فردگرایی و نسبییت گرائی‌اند و انسان را وانهاده به خود می‌دانند، انسان را در برابر خود، خدا و همه موجودات دیگر عالم طبیعت بلکه در برابر همه نعمتهای الهی، در حوزه افعال اختیاری مسئول می‌دانند و بر این باوراند که انسان در میان موجودات جهان دارای جایگاهی ویژه، و کرامت تکوینی ذاتی، اکتسابی است که در سایه اختیار و انتخاب خود، از سوئی، و از سوی دیگر در سایه ایمان و عمل صالح می‌تواند راهی را برگزیند که به بالاترین درجه کمال و تعالی دست یابد.



وی با تکیه بر روش‌های عقلی و نقلی معتبر، معتقد است: انسان به عنوان موجودی مختار و انتخاب‌گر، می‌تواند راهی را برگزیند که به بالاترین درجه کمال و تعالی دست یابد و به منبع لایزال و مطلق هستی که خداوند است نزدیک شود. مقاله حاضر سعی دارد به منظور تبیین یکی از مبانی اسلامی سازی علوم انسانی، مبانی انسان‌شناختی اگزیستانسیالیسم را با مبانی انسان‌شناختی علامه مصباح به روش تحلیلی و انتقادی مقایسه کرده، مورد بررسی قرار دهد.

#### منابع:

##### کتاب

- شکرکن و دیگران، (۱۳۷۷)، ج ۲، مکتبهای روانشناسی و نقد آن، تهران: سمت.
- هالینگ دیل، (۱۳۸۷)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه ع آذرنگ، تهران: ققنوس.
- کاپلستون، ف، (۱۳۸۴)، فلسفه معاصر، ترجمه ع حلبی، تهران: زوار.
- رجبی، محمود (۱۳۹۴)، انسان شناسی، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- دزاکام، ع. (۱۳۷۷)، تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری، تهران: موسسه فرهنگی اندیشه معاصر.
- اخوان، م. (۱۳۹۰)، انسان در قرآن و کلام جدید، کاشان: مرسِل.
- صانع‌پور، م. (۱۳۸۹)، نقدی بر مبانی معرفت‌شناسی اومانیستی و درآمدی بر مبنای معرفت‌شناسی دینی، تهران: کانون اندیشه جوان.
- کیا، م. (۱۳۷۹)، نیپیلیسم و تأثیر آن بر نقاشی معاصر، تهران: تندیس.
- (یاسپرس، ۱۳۷۸، ص ۲۲۵)
- یاسپرس، ک، (۱۳۹۲)، فلسفه اگزیستانس، ترجمه ل. روستایی، تهران: پارسه.
- نوالی، محمود، (۱۳۷۹)، فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، تبریز: دانشگاه تبریز.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (جمعی از نویسندگان)، (۱۳۹۷)، مبانی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیه الله مصباح، قم: انتشارات موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۷۰)، آموزش عقاید، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- (۱۳۷۰)، آموزش فلسفه، ج ۱ و ۲، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- (۱۳۹۱)، اخلاق در قرآن، تحقیق و نگارش محمد حسین اسکندری، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۸۰)، نظریه حقوقی اسلام، تحقیق و نگارش محمد مهدی نادری قمی و محمد مهدی کریمی نیا، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۸۸)، پیشین‌های مدیریت اسلامی، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۸۴)، بسوی خودسازی، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۹۲)، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۷۰)، دروس فلسفه اخلاق، تهران: اطلاعات.
- (۱۳۹۱)، ره‌توشه، تحقیق و نگارش کریم سبحانی، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۸۴)، به سوی خودسازی، تحقیق و نگارش کریم سبحانی، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۹۱)، بهترینها و بدترینها از دیدگاه نهج البلاغه، تدوین و نگارش کریم سبحانی، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۹۱)، طوفان فتنه و کشتی بصیرت، تدوین و نگارش غلام‌علی عزیزی، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ره.
- (۱۳۹۱)، بزرگترین فریضه، تحقیق و نگارش قاسم شبان‌نیا، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- (۱۳۸۸)، نقش تقلید در زندگی انسان، تحقیق و نگارش کریم سبحانی، قم: موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- رجبی، محمود، (۱۳۸۰)، انسان‌شناسی، قم: انتشارات موسسه آ. پ. امام خمینی ره.
- احمد حسین شریفی، (۱۳۸۴)، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، قم: انتشارات موسسه آ. پ. امام خمینی ره.

##### مقاله

- دهباشی، م، رضائیان، م. (۱۳۹۰)، بررسی اندیشه مولوی و کی‌یرک‌گور. فصلنامه حکمت و فلسفه، دوره ۷، شماره ۲۶، صفحات ۷۵ تا ۱۰۲.
- عامری، م. (۱۳۹۲)، انسان‌شناسی در فلسفه اگزیستانسیالیستی مارسل. نشریه معرفت، سال ۲۲ شماره ۱۹۰، صفحات ۱۰۱ تا ۱۱۲.

